



اندر ضرورت گفت و گو

در حوزه‌های فکری، سیاسی، صنفی، قومی، جنسی و...

رضا علیجانی

دست بدهد و در مصافی نابرابر با مخالفان خود به بن‌بست و شکست برسد. توجه جدی به این جمع‌بندی نیز بر لزوم گفت‌وگو و ارتباط بین نیروها با یکدیگر و با مردم تاکید می‌کند.

۳. هر گونه ارتباط و گفت‌وگو در مرحله اول، نیازمند یک عزم وجودی و تصمیمی درونی مبتنی بر احساس نیاز به این امر است. لازمه این تصمیم درونی هم وجود نوعی احساس خلاء و کمبود و بویژه عزم نقد خود است. موانع بیرونی تنها می‌توانند امکان و سرعت گفت‌وگو را کاهش دهند، اما عدم وجود این عزم درونی، اصل گفت‌وگو را منتفی می‌سازد. انسان‌ها (به صورت فردی و یا جمعی و تشکیلاتی) محصول تجربه‌های متفاوتی هستند و هر کدام بار یک حافظه تاریخی و رفتار فردی و جمعی را با خود حمل می‌کنند. تفاوت سیرها و سرگذشت‌ها، زبان‌های مختلفی را به وجود می‌آورد که در مرحله اول از هر نوع ارتباط و گفت‌وگویی، نیازمند مفاهیم و رفع سوءتفاهم‌ها، ضمن آشکار شدن تفاهم‌ها و تفاوت‌هاست تا نوعی هم‌دلی و هم‌افقی نسبی به ارمغان آورد. آغاز ارتباط و گفت‌وگو از همین نقطه ساده باید صورت گیرد، نه از سازماندهی عالی‌ترین سطوح گفت‌وگو و ارتباط، همچون تشکیل تشکل جمعی و جبهه‌ای (حرکت از ساده به پیچیده).

به نظر می‌رسد بین نیروهای مختلف و بویژه در میان اصلاح‌طلبان، هنوز عزمی جدی برای بازنگری مسیر طی شده وجود ندارد، تاکید بر نقش تاثیر و الزامات جبری انقلاب، "ایدئولوژی" و "شریعتی" نه تنها بر پروسه انقلاب، بلکه بر رخدادهای پس از آن و پرهیز فرافکنانه از توجه محوری بر افکار و اعمال رهبران فکری و سیاسی حاکمیت، در بررسی رخدادهای بیانگر عدم وجود این عزم است (شاید در این حوزه توجه به انقلاب ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه که درست هم‌زمان با انقلاب ایران رخ داد و آن‌ها نیز دارای

۱. در حوزه سیاست، ما در دوران تعلیق استراتژی (یا فقدان پروژه عملی مشخص سیاسی معطوف به نتیجه قابل دسترس) به سر می‌بریم، اما فقدان پروژه به معنای فقدان برنامه نیست. در این دوران چهار وظیفه عام بر دوش سیاست‌ورزان قرار دارد: "صبر" (نگاه درازمدت به پروژه دموکراسی و توسعه)، "اعتراض" (به راست داخلی و جهانی در دفاع از حقوق شهروندی و منافع ملی)، "انباشت" (جمع‌بندی تئوریک، استراتژیک، تشکیلاتی، اخلاقی و... درباره علل ناکامی‌ها و موفقیت‌ها) و ارتباط (تعمیق و تحکیم نهادهای موجود، نهادسازی‌های گسترده و ایجاد ارتباط فعال بین آن‌ها)، اما همه این برنامه‌ها (بویژه جزء چهارم آن) نیازمند گفت‌وگوست و اساساً به وسیله گفت‌وگو قابل تحقق است.

۲. دوره اصلاحات (۷۶ تا ۸۰) علیرغم برخی دستاوردهای تاثیرگذاری که داشته است (مانند آزاد شدن یک نیرو و انرژی اجتماعی از درون حاکمیت، فراهم شدن بستری نسبی برای رشد نیروها و نسلی نو و جوان، امکان نسبی برای بسط حافظه تاریخی در رابطه با وقایع سه دهه اخیر بویژه برای نسل نو، نقد جدی تئوری‌های حق ویژه سیاسی برخاسته از فقه سنتی، فراهم شدن امکان نسبی و البته محدود جهت هم‌پایی و تشکل‌یابی برای جریان‌های مختلف سیاسی، صنفی، جنسی و... و وقوف قدرت بر میزان پایگاه اجتماعی‌اش و...)، دارای ضعف‌ها و نواقص عمیق و بنیادی‌ای هم بوده که باعث عقیم ماندن آن شده‌اند. در این باره سخن بسیار گفته شده، اما دو مورد از مهم‌ترین عوامل آن، عدم ارتباط اجتماعی - طبقاتی با اقشار جامعه (به خاطر بی‌توجهی به زندگی روزمره مردم و عدم وقوف بر اهمیت قدرت تشکیلاتی دارای ربط اجتماعی - اقتصادی) و نیز عدم ارتباط و ایجاد همبستگی و همسویی با دیگر نیروهای سیاسی (به علت سبطه وسیع و عمیق نظریه خودی - غیر خودی) بوده است. این دو ضعف بنیادی باعث شده‌اند اصلاحات دو بال خود (مردم - دیگر نیروها) را از

گرایش انقلابی، ایدئولوژی، مبارزه طبقاتی، تلاش برای حل مشکل محرومان، مبارزه ضدامپریالیستی و... بودند، اما مسیری متفاوت از تجربه ایران را پشت سر گذاشتند، خالی از لطف نباشد).

۴. اما این گفت‌وگو بین چه افراد یا نیروها و یا در چه حوزه‌هایی باید صورت گیرد؟ به نظر می‌رسد چند عرصه اصلی و تاثیرگذار این گفت‌وگو را بتوان چنین برشمرد:

الف) گفت‌وگو بین روشنفکران مذهبی و عرفی

تاریخچه یک صدساله این ارتباط علیرغم فراز و نشیب‌هایی که داشته است چندان دلپذیر نیست و علیرغم حضور گرایش‌های دموکرات، ژرف‌نگر و با تجربه در هر طرف همواره نقاط زخمی بر این رابطه سنگینی کرده‌اند (مانند تجربه پیکار درون مجاهدین خلق، یا برخورد با روشنفکران مذهبی در کنفرانس برلین و جریان‌سازی فکری علیه این روشنفکران در دانشگاه‌های کشور و...)، ولی جدا از برخی گرایش‌های سخت‌گیرانه و متصلب (که معمولاً تضادها و شکاف‌های اصلی را با موارد فرعی‌تر جابجا می‌کنند)، همه گرایش‌های روشنفکری در ایران (اعم از مذهبی و غیرمذهبی، لیبرال و سوسیالیست و سوسیال-دموکرات و...) می‌توانند در رابطه با مسأله عام دموکراسی و توسعه همه‌جانبه در ایران با یکدیگر گفت‌وگو و تعامل داشته باشند. صورت مسأله مشترک در اینجا ایران و دلایل عقب‌ماندگی و راهکارهای پیشرفت آن است. رفع نگرانی‌های اولیه، شرط خواسته و ناخواسته ضروری شروع این گفت‌وگو و ارتباط است. وگرنه گفت‌وگو و تعامل از حد یک تعارف اخلاقی و یا برخورد ابزاری سیاسی فراتر نخواهد رفت و دیری نخواهد پایید. وجود حداقلی از اشتراک و افق همسو در رابطه با "مذهب"، از لوازم اولیه و ضروری این ارتباط است. توجه و پذیرش وجودی این امر که مذهب در ایران نقش بنیادی غیرقابل‌تغییر دارد و در یک بستر سالم (و به دور از قدرت و متصلب) عاملی مهم در ایجاد همبستگی اجتماعی و حفاظت از هنجارهای اخلاقی جهت ایجاد سرمایه اجتماعی است، برای روشنفکران عرفی بسیار ضروری است.

همچنین در تعامل آنان با نوگرایان دینی، نگرش و برخورد "تاریخی" (هر چند غیرمومنانه) با مذهب و متون مذهبی می‌تواند منطبق مشترک و منطقه فکری بی‌طرفی را برای هم‌زمانی این دو نحله فراهم سازد. یک شرط ضروری دیگر نیز پشت کردن به هر گونه تمایل هژمونیک و رهبری طلبانه از سوی دو طرف این ارتباط است.

ب) گفت‌وگو بین روشنفکران مذهبی

اگر قبل از انقلاب، در هر برهه‌ای، یک گفتمان رایج و غالب میان نوگرایان دینی وجود داشته است (مانند غلبه گفتار بازارگان و سپس شریعتی)، امروزه چندین گفتار و چند مدرسه (به تعبیر آقای جلالی‌پور) در بین این دسته از روشنفکران وجود دارد. اما علیرغم وجود برخی حوزه‌های مشترک فکری و اجتماعی بین نواندیشان دینی (مانند دغدغه نواندیشی در دین، نوزایی فکری در جامعه از جمله از طریق اندیشه دینی و نقد سنت حوزوی، دفاع از پروژه خویش در برابر مخالفان آن، بسط دموکراسی و توسعه و عدالت در جامعه و...)، هنوز یک احساس مشترک جمعی در میان آن‌ها (و همچنین بین همه روشنفکران-اعم از مذهبی و عرفی- در ایران) به وجود نیامده است. در این رابطه برخورد‌های بعضی صاحب‌نظران در نقد روشنفکران مذهبی قبل از خود و حمله به آن‌ها در مواردی که باید معطوف به سنت سیاسی و بنیادگرا شده در ایران و متولیان و نظریه‌پردازان آن باشد، بر این ارتباط زخم‌های

التیام‌ناپذیری وارد کرده است. محصولات بعدی این نحوه برخورد نیز گهگاه در شکل‌های نازل بولتن نورسانه‌های نیز ظهور کرده است. هر چند اینکه چه از سوی آن صاحب‌نظران و چه بویژه در بستر دانشجویی و روشنفکری که این تعامل در آن صورت می‌گیرد، سخن دگر و فضا دگرگونه شده است. اما به نظر می‌رسد همچنان در این حوزه عزمی درونی و جدی برای ارتباط و گفت‌وگو بین چند نحله روشنفکری مذهبی که اینک در ایران حضور دارد، به دلیل عدم احساس تعلق جمعی به مقوله عام و مشترک نواندیشی دینی (علیرغم وجود تفاهم‌ها و تفاوت‌ها و اشتراکات و افتراقات جدی)، وجود ندارد. اما بنا به دلایل فکری و اجتماعی که به اختصار به آن‌ها اشاره شد، ما در ایران به طور جدی نیازمند یک "دارالتقرب روشنفکری" به طور عام و دارالتقرب روشنفکری مذهبی به طور خاص هستیم تا بردارهای مختلف‌الجهت انواع روشنفکری (اعم از مذهبی و غیرمذهبی، لیبرال، سوسیالیست و سوسیال-دموکرات) در ایران، ضمن حفظ مرزها و نقدهای جدی‌شان بر یکدیگر، به لحاظ اجتماعی همسو شوند و در رابطه با یک پروژه عام که هم به نفع خود آن‌ها و هم به نفع تمام ملت ایران است، پشتوانه‌سازی فکری و نظری انجام دهند.

پ) گفت‌وگو بین احزاب

تجربه تاریخی یک صدساله پس از مشروطیت یا حداقل تجربه سه دهه اخیر ایران نشان داده است جامعه ایران روند رو به رشدی به سوی تکثر فکری و اجتماعی داشته است. این روند در ایران پس از انقلاب، رشدی مضاعف یافته است. بنابراین هیچ گرایش فکری، اجتماعی و طبقاتی نمی‌تواند خود را مرکز و متن و دیگران را پیرامون و حاشیه فرض کند. راه نجات جامعه ایران هم درازمدت است (نه کوتاه مدت و نیازمند صبر و تحمل است: یک دوی مارتن نه دوی صد متر!) و هم همگانی (و نه انحصارطلبانه و یا حتی خاص و هژمونیک). ایران را باید همه بسازند، اما متأسفانه این ادراک در ایران، بویژه در لایه‌های سخت‌تر قدرت، به وجود نیامده است و چشم‌انداز کوتاه‌مدت مثنی نیز به چشم نمی‌خورد. اما دیگر نیروها، اگر به این نکته وقوف یافته باشند، هیچ راهی جز گفت‌وگو و ارتباط برای آنان باقی نمی‌ماند. با این وجود این فرآیند هم نیازمند نگاه و مهندسی از ساد به پیچیده است (و هر روش دیگری، حتی در صورت مساعد بودن فضای سیاسی و امنیتی، که اینک مهیا نیست به شکست خواهد انجامید). این ارتباط نیز در مرحله اول باید از "گفت‌وگوی ساده" آغاز شود و با شکل‌گیری تدریجی افق‌های مشترک و یا حداقل همسو، به پروژه‌های عملی مشترک و آنگاه تشکل‌های باز، اما اقدام‌کننده برسد.

اما این عرصه نیز با موانع اولیه‌ای چون عدم عزم درونی برای نقد و بویژه نقد خود، خودم‌گزینی، رهبری طلبی (همان حکایت زیادی رییس قبیله و کمی سرخ‌پوست‌ها!)، برخورد تاکتیکی و مقطعی و ابزاری با یکدیگر، حساسیت‌ها و بیش‌شرط‌های تنزیه‌طلبانه مبتنی بر شکاف‌های فرعی و گاه فردی و... مواجه است، اما ضرورت‌ها و الزامات عملی سیاسی، به تدریج، هر چند اما آهسته و کندآهنگ، تاثیر جبری عملی و اجبار استراتژیک خود را بر همگان تحمیل خواهند کرد.

ت) گفت‌وگو بین روشنفکران و فعالان سیاسی

فعالان صنوف و طبقات

روشنفکران و فعالان سیاسی دهه‌های ۲۰ تا ۷۰ در جامعه ما علیرغم جهت‌گیری طبقاتی عدالت‌طلبانه‌ای که داشتند (و حتی در برخی لایه‌های آن‌ها به حضور و اشتغال در محیط‌های کاری و یا "شهرگردی" و ارتباط و مشاهده مستقیم

اقتدار و محلات فقیرنشین نیز می‌انجامید)، نتوانستند ارتباط تنگاتنگ اجتماعی، طبقاتی و تشکیلاتی پایدار و ماندگاری با صنوف و طبقات اجتماعی برقرار کنند (دلایل بیرونی و درونی این امر جداگانه قابل بحث است). به این ترتیب این نقیصه در روشنفکران و فعالان دو دهه اخیر که جهت‌گیری و حس طبقاتی کمتری داشته‌اند، به شکل مضاعفی وجود دارد. اما اینک در حوزه صنوف و طبقات (بویژه کارگران، معلمان، برخی مدیران و...) تشکلهایی هر چند ضعیف و تحت فشار شکل گرفته است. گفت‌وگو و ارتباط بین این تشکلهای و روشنفکران و فعالان سیاسی برای طرفین دارای فواید و نتایج مثبتی است. این امر باعث می‌شود روشنفکران از "ذهن" به "عین" نیز توجه کنند و فعالان سیاسی آرمان‌ها و انویپهایشان را زمینی‌تر کنند و فعالان صنوف و طبقات نیز جدا از منظر خاص و محدود خویش که به وقایع جاری می‌نگرند، نگاهی فراگیرتر و ملی داشته باشند. هر چند این ارتباطها و گفت‌وگوها همواره در ایران با تردیدها و گاه اتهامات سیاسی-امنیتی مواجه بوده، اما حفظ هویت مستقل و غلبه نگاه ملی و توسعه‌ای به این روابط که در عینی کردن و اعتدال هر یک موثر است، می‌تواند تا حدی از آن سایه‌های سنگین بکاهد. ضمن آن‌که نگاه انسانی به مسأله و ضرورت حمایت متقابل در سختی‌ها و شادایی از یکدیگر و خانواده‌های پیرامونی، یک الزام اخلاقی نیز هست.

ث) گفت‌وگو بین روشنفکران و فعالان سیاسی با فعالان حوزه زنان

زنان نیمی از جامعه‌اند. شکاف در سنت متصلب درباره زنان در طول انقلاب و پس از آن، شاید بزرگ‌ترین تأثیر مثبت انقلاب اسلامی و ایجاد ناهم‌آوری و سختی در دستیابی زنان به حقوق خود، شاید یکی از بزرگ‌ترین پیامدهای منفی حاکمیت باشد.

هر چند نهضت زنان در ایران عمدتاً به اقتدار متوسط به بالا نگاه دارد و نسبتاً از جهت‌گیری طبقاتی تهی است (و این به ربط اجتماعی‌اش لطمه می‌زند) و نیز از فقر تئوریک، بویژه در حوزه مذهبی (آن هم در جامعه‌ای که اکثر مردمش مذهبی‌اند) رنج می‌برد، اما اینک یکی از عینی‌ترین و فعال‌ترین تحرک‌ها و جنبش‌های اجتماعی ایران را تشکیل می‌دهد.

فعالان حوزه زنان، اینک دیگر "شاخه زنان" احزاب نیستند، بلکه حرکتی مستقل به شمار می‌روند. این امر برای این جنبش مزیتی مهم محسوب می‌شود، اما در همین جا نیز نقطه آسیبی وجود دارد و آن عدم ارتباط و گفت‌وگوی فعال با دیگر طبقات (اعم از احزاب، روشنفکران، فعالان صنوف و...) است. این مسأله باعث در خودماندگی این حرکت خواهد شد. اما ارتباط و گفت‌وگوی متقابل میان طرفین می‌تواند مفید باشد. جنبش زنان می‌تواند مطالبات و مشکلات خود را با روشنفکران و فعالان سیاسی، صنفی و روحانیون اصلاح‌طلب در میان بگذارد و این مجموعه را از وضعیت کورجنسی (همانند کوررنگی!) خارج کند. روشنفکران ایرانی (بویژه روشنفکران مذهبی) و فعالان سیاسی و صنفی ما در حالی از کورجنسی به سر می‌برند و حتی فعالیت‌های سندیکایی در ایران نیز عمدتاً از سوی مردان صورت می‌گیرد (البته بخش مهمی از این ضعف به عدم مشارکت خود زنان- از جمله زنان کارگر یا معلم- در این فعالیت‌ها، بنا به دلایلی که مستقلاً قابل بررسی است، بازمی‌گردد) و مطالبات مردگرا دارد، لاقلاً می‌توان گفت به مطالبات خاص زنان (کارگر، معلم و...) عنایت و توجهی ندارد.

اما این ارتباط برای فعالان حوزه زنان نیز مفید است، چون هم افق دید آن‌ها را از حیطه مطالبات صرفاً زن‌محورانه بزرگ‌تر می‌کند و هم از تجارب دیگر جنبش‌ها و تحرکات فکری، اجتماعی و طبقاتی ایران که عمر طولانی‌تر

و تجربه بیشتری دارند، بهره‌مند می‌سازد. هر چند در این حوزه، جنبش زنان نیز تجارب خاص خود را دارد و انتقال تجربه می‌تواند به طور متقابل، هر چند ناهمسطح، برقرار شود.

ارتباط این جنبش با روشنفکران و به طور موکد با روشنفکران مذهبی و نه صرفاً یک ارتباط یک طرفه و محدود و فرمالیستی با برخی روحانیون برای اخذ فتواهایی به نفع زنان (که البته در جای خود مفید و مثبت است)، هم می‌تواند بر افق دید روشنفکران اثری ماندگار بگذارد و هم می‌تواند برای فعالان جنبش زنان که از فقر تئوریک، بویژه در حوزه مذهبی، رنج می‌برند، مفید باشد و آن‌ها را نه صرفاً در فضای مقالات (عمدتاً ترجمه‌ای)، بلکه در فضای زیست و تفکر مذهبی جامعه و قدرت مستقر قرار دهد و با برخورداری از نقطه‌نظرهای قدرتمند فکری و مذهبی، راه درازمدت وصول به مطالباتشان را هموارتر سازد.

ج) گفت‌وگو بین روشنفکران و فعالان سیاسی و فعالان حوزه اقوام

ایران بزرگ، همراه با اقوام گوناگون و پراکنده‌اش در طول هزاره‌ها و سده‌ها کوچک و کوچک‌تر شده است، اما آنچه با نام ایران کنونی موجودیت دارد، بویژه در مناطق وسیعی از نواحی مرزی، اقوام بسیاری را در خود جای داده است. سیر فرآیند طبیعی تشکیل دولت-ملت مدرن در ایران، در دوران پهلوی اول، همانند بسیاری از نقاط جهان همراه تغییر و تحولاتی در ارتباط با اقوام بوده است. اما این "قرآیند" یا "پروژه‌های خاصی در همین دوره (دوره رضاشاه) همراه بوده است که زورمحورانه و تبعیض‌آمیز، حقوق اقوام را نادیده گرفته و به تدریج نوعی مرکز محوری غیردموکراتیک را شکل داده است. تفکیک آن "قرآیند" و لوازم طبیعی آن (که البته لزوماً باید بر بستری دموکراتیک شکل گیرد) و این "پروژه" (که دربردارنده رویکردهای ناعادلانه‌ای بوده است)، امری مهم و البته خطیر و مشکل است.

اما اگر نخواهیم بر واقعیات چشم ببینیم، اینک مطالبات قومی نیز در سطوحی مختلف (از نخبگان تا توده‌های مردم عادی) در نواحی گوناگونی از کشور وجود دارد. هر چند برخی در آن سوی مرزها سعی در سوءاستفاده از این امر دارند، اما ساده‌لوحی است اگر منشاء این تحركات را صرفاً به عاملی خارجی تقلیل دهیم. همچنین درست است که بخشی از این تحركات و طرح مطالبات، خود منفذ و معبری برای طرح نارضایتی از قدرت مستقر است، ولی بخش مهمی از آن، نیز مستقل از این عامل و برخاسته از زخمی تاریخی‌تر است. بر خوردهای قهرآمیز باعث تشدید مطالبات و حتی افراطی شدن آن‌ها در برخی اقتدار و میل ناخواسته و ناخودآگاه به سوی انویپایی تجزیه‌طلبانه می‌شود. دیالکتیک کور و سیکل معیوب و تراژیک آسترانژی سرکوب-انویپایی تجزیه‌طلبانه، مانع از شکل‌گیری یک دیالکتیک سالم و ملی بین اقوام و مرکز شده است: به همین دلیل نیروهای معقول و معتدل و مردم‌گرا در هر دو سو نتوانسته‌اند با هم آشنا شوند و زبان مشترکی بیابند که هم با اقتضانات دولت-ملت مدرن سازگار باشد و هم با دموکراسی و عدالت قومیتی که هم در ایدئولوژی مذهبی ما ریشه دارد (توحید و عدالت قومیتی و به رسمیت شناختن تکثر شعوب و قبایل "در قرآن کریم)، هم در تاریخ کهن و ملی ما و هم در تجربه معاصر و مدرن جهان جدید، تا بر این بستر از طریق گفت‌وگو و تعامل متقابل، هر دو بر شالوده‌های دموکراسی به سوی عدالت و منافع ملی حرکت کنند. روشنفکران و فعالان سیاسی (و صنفی و جنسیتی و...) می‌توانند در گفت‌وگو با فعالان مطالبات قومی به رشدی متقابل برسند. فعالان قومی اگر با دیگران و بویژه مرکز نشینان (مرکز به معنای وسیع جغرافیایی آن نه تنها پایتخت‌نشینان) گفت‌وگو و ارتباط نداشته باشند، نمی‌توانند ذهنیت

آنان را با حقانیت بسیاری از مطالباتشان و با ستمی که در طول تاریخ بر آن‌ها رفته است آشنا کنند و افقی مشترک پدیدار سازند.

این گفت‌وگو برای فعالان قومی نیز مفید است چون عدم ارتباط آن‌ها با دیگران باعث می‌شود در یک حیطه محدود و در خود باقی بمانند و با تکرار مطالباتی که معمولاً برآورده نمی‌شوند، به تدریج در خواست‌ها و استراتژی خود تندتر و رادیکال‌تر شوند و به این ترتیب هم ارتباط افق فکری و ذهنی و روانی خود را با بسیاری از مردم ایران و حتی مردم خود از دست بدهند و هم به آن دیالکتیک کور و تراژیک دامن زنند. تجربه تاریخی نشان داده است این راه به هیچ آبادی ای نمی‌رسد. ارتباط این فعالان با دیگران، ضمن جلب همدلی مرکز نشینان (از جمله بخشی از قدرت) خود آنان را هم از خطر ابتلا به تک‌ساحتی شدن و در نظر نگرفتن همه ابعاد و اجزاء پدیده‌ها، از جمله پدیده اقوام در چارچوب یک دولت-ملت مدرن و یک استراتژی ملی (و مهم‌تر از همه "عینی" و قابل حصول، نه ذهنی و اتوپیاپی که نه شدنی است و نه در صورت تحقق، رفاه و امنیت

هر گونه ارتباط و گفت‌وگو در مرحله اول، نیازمند یک عزم وجودی و تصمیمی درونی مثبتی بر احساس نیاز به این امر است. لازمه این تصمیم درونی هم وجود نوعی احساس خلاء و کمبود و بویژه عزم نقد خود است

برای خود آنان و

مردم قوم‌شان به ارمان می‌آورد) دور می‌سازد.

چ گفت‌وگو بین روشنفکران و روحانیون اصلاح‌گرا

از دیرباز، سلطنت و روحانیت دو عنصر اثرگذار (با کارکرد هم مثبت و هم منفی) در تاریخ و جامعه ما بوده‌اند. مهم‌ترین عامل اثرگذار این دو، آن بوده است که همبستگی اجتماعی و کبان ملی ما را به طوق گوناگون که اینک می‌توان آن‌ها را مثبت یا منفی ارزیابی کرد، حفظ کرده‌اند. سلطنت در ایران متفرض شده است و به نظر نمی‌رسد چشم‌انداز قابل‌اعتنایی برای بازگشت داشته باشد. اما روحانیت اینک در قدرت مستقر شده و این امر اقتضانات خاص خود را دارد (و البته این به معنای آن که همه روحانیون در درون قدرت قرار گرفته‌اند، نیست. بخش قابل توجهی از روحانیون چه در قم و چه در شهرستان‌ها در سطح اقشار متوسط و حتی فقیر جامعه زندگی می‌کنند). اما همواره بوده‌اند روحانیون اصلاح‌گرای که مستقلاً و یا تحت تاثیر روشنفکران مذهبی، چه در حوزه نظر و چه در حوزه عمل، با مطالبات روشنفکران و مردم همسویی نشان داده‌اند. تجربه تاریخی نیز نشان داده است هر گاه روحانیون مورد اعتماد مردم مذهبی (اعم از سنتی یا فرمیست) با امری همسویی نشان داده‌اند، آن مسأله در ایران به پدیده‌ای قدرتمند و گاه بازگشت‌ناپذیر تبدیل شده است (مانند حق رای زنان در دوران پس از انقلاب). هر چند ارتباط و همکاری بین روشنفکران و روحانیون در تاریخ معاصر ما، در ذهن هر یک، نکات مثبت و منفی و نقاط کور و تراژیک داشته، اما از قضا با بهره‌گیری از همین تجارب می‌تواند پشتوانه یک ارتباط سالم و اثرگذار و به نفع مردم ایران را فراهم آورد.

اینک جایگاه و قدرت روحانیت و روحانیون نیز در ایران به شدت تحول یافته است. اما روحانیون همچنان در لایه‌های قابل توجهی از جامعه

نفوذ دارند و اثرگذارند. خلاصه آن که مذهبی‌های سنتی بخش مهم و قابل‌اعتنایی از جامعه ایرانی‌اند که هیچ روشنفکر و فعال سیاسی-اجتماعی، با هر کرایش فردی و جمعی و آیدئولوژیکی که داشته باشد، نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

نوجه به سناغ منی در درازمدت اقتضا می‌کند که بین روشنفکران و فعالان سیاسی با آن دسته از روحانیون اصلاح‌گرا (اصلاح‌گرا به لحاظ فکری که نباید به اصلاح طلب به معنای سیاسی آن کاهش یابد) ارتباطی مستمر و گفت‌وگویی شفاف، انتقادی و استعلائی، البته نه سردا دو سویه بودن این ارتباط وجود داشته باشد. این امر، البته نباید به ارتباطی صرفاً سیاسی و ابزارری و انتخاباتی یا تنها برای رفع یک‌طرفه سوءتفاهمانی که جریانات اقتدارگرا همیشه علیه دین‌داری و دین‌ورزی مخالفان اصلاح طلب‌شان دامن می‌زنند، تقلیل یابد. روشنفکران مذهبی و فعالان سیاسی نباید صرفاً برای ادای شهداتین و با رفع سوءتفاهم‌ها پیش روحانیون بروند! ایشان باید با روحانیون اصلاح‌گرا، در عین حفظ و تاکید بر هویت مستقل روشنفکرانه خود گفت‌وگویی انتقادی و بیش‌برنده داشته باشند.

فعالان حوزه زنان (اعم از مذهبی و غیرمذهبی)، روشنفکران عرفی، فعالان صنفی، قومی و... نیز می‌توانند با روحانیون اصلاح‌گرا، از موضوع توضیح وضعیت خود برای آشنایی آنان با مطالباتشان و با حفظ هویت و حتی سرزهای فکری خود، گفت‌وگو کنند. روحانیون اصلاح‌گرا، مستقل از موقعیت مذهبی (و جزوی و گاه سنتی) خود، می‌توانند با

مطالبات عدالت‌طلبانه اقشار مختلف همسو شوند.

اما باید این نکته مهم را در نظر داشت که وضعیت روحانیت به طور عام و حتی روحانیون اصلاح‌گرا به طور خاص با گذشته (از منسوخه تا نهضت ملی و تا دهه پنجاه که روشنفکران حشر و شری با آنان داشتند)، دچار تحولاتی جدی شده است. دو عامل قابل توجه در این تحولات، رشد رفاه زیستی و شدید روز افزون وابستگی اقتصادی به دولت (به جای طبقات متوسط) و نیز حضور سیماره مهم فضای سیاسی (-امنیتی) در حوزه‌هاست. این امر ملاحظه‌کاری (اگر نگویم محافظه‌کاری) ساختاری و روانی دیرپای روحانیون، از جمله اصلاح‌گراها را دو چندان کرده است. با در نظر گرفتن این مجموعه حالات و وضعیتات، همچنان گفت‌وگو و ارتباط با روحانیون اصلاح‌گرا، البته با توقع محدودتر (از دهه چهل و پنجاه) و زمان‌بر، امری ضروری و به نفع ملت ایران اعم از روشنفکران، احزاب، فعالان حوزه‌های صنفی، قومی، جنسیتی و... است.

ح گفت‌وگو بین روشنفکران و فعالان سیاسی با کارشناسان

ربط ذهن و عین در ایران معاصر، همواره نسکلی اساسی بوده است. ارمان‌گرایان ما (در حوزه‌های مختلف سیاسی، فکری، قومی، جنسیتی و...) با کارشناسان (اعم از آکادمیسین‌های دانشگاهی یا مدیران با تجربه اجرایی) ارتباط چندانی نداشته‌اند، مگر معشود افرادی که خود تحصیل کرده و یا تجربه امونخته همان عرصه بوده‌اند. دانشگاه‌های ما نیز از کارخانه و اداره و... فاصله داشته‌اند و بیشتر در فضای ذهن و رساله‌های نظری و عمدتاً ترجمه‌ای، زیست کرده‌اند. ارتباط و گفت‌وگوی فعالان ارمان‌گرای حوزه‌های مختلف (مانند اقتصاد، سلامت خارجی، زنان، اقوام، مسائل کارگری و...) با آکادمیسین‌های دانشگاهی که از دانش روز و البته بیشتر

جهانی‌تاملی، در هر حوزه بهره‌مندند و بویژه با کارشناسان و مدیران اجرایی که در حوزه‌های یاد شده دارای تجربه عینی و عملی هستند، برای طرفین مفید خواهد بود. این ارتباط و گفت‌وگو به استادان و کارشناسان جهت می‌دهد و افقی عام و ملی پیش‌روی آنان می‌گسترده و فعالان عرصه‌های فوق را نیز از آسمان آرمان به زمین واقعیت فرود می‌آورد؛ بر دانش آنان می‌افزاید و خواسته‌های ایشان را مهندسی و مدرج می‌سازد.

خ) گفت‌وگوی بین‌پيروان ادیان و فرق دینی

گفت‌وگوی گسترده‌تر بین پیروان ادیان در جهان که اقتضای دوران جدید و گسترش ارتباطات جهانی است، می‌تواند فضای سالم‌تر و صلح‌آمیزتری به ارمغان آورد. هر چند این گفت‌وگوها هنوز بسیار محدود و در بین عده‌ای اندک، خود حق‌پندارانه و بیشتر تشریفاتی است تا اثرگذار؛ اما رشد رسانه‌های ارتباطی و رواج ولع‌آشنایی با دیگر ادیان در بین غیرروحانیون، به تدریج اثرات مثبت و مفید را خود در بسط تسامح و تساهل و تکثر باقی خواهد گذاشت.

اما در مقیاس ملی، پیروان دیگر ادیان و به عبارتی اقلیت‌های دینی در ایران بسیار کم‌شمارند و به دلیل مهاجرت‌های پس از انقلاب نیز از تعداد آن‌ها کاسته شده است. به این ترتیب می‌توان گفت در ایران و بسیاری از نقاط جهان گفت‌وگوی درون‌ادیان مهم‌تر و اثرگذارتر از گفت‌وگوی بین‌ادیان است. گفت‌وگو و ارتباط بین روشنفکران و فعالان سیاسی شیعی با اهل تسنن برای هر دو سو مفید است، افق ذهن هر دو را توسعه می‌دهد و هر

کدام را با دغدغه‌های دیگری آشنا می‌کند و بر دایره دید ذهنی، عملی و تجربی هر دو طرف می‌افزاید.

به فهرست اضلاع و شبکه گفت‌وگوهای ضروری و اثرگذاری که برشمرده شد و هر کدام در دوران تعلیق استراتژی (فقدان پروژه عینی و عملی) و در چارچوب وظایف محوری انباشت‌تئوریک و تجربی و ارتباط (نهادسازی، گفت‌وگو و ارتباط جمعی هر چه بیشتر و منسجم‌تر و فراگیرتر)، اهمیتی روز افزون یافته‌اند، می‌توان موارد دیگری را هم اضافه کرد. اما همین‌ها هم خود یک دنیا کار و مسئولیت است؛ البته در عمل و به طور طبیعی و بنا به ضرورت تاریخی‌ای که در خودآگاه و ناخودآگاه عده زیادی جوانه زده است، این ارتباطات و گفت‌وگوها آغاز شده و امید است که به تدریج هم بسط یابد. اما در همین جا می‌توان بر این نکته تأمل کرد که این گفت‌وگوها در کجا و چگونه باید شکل بگیرند؟ تجربه دهه‌های اخیر نشان داده است که این گفت‌وگوها اگر به دعوت احزاب و فعالان سیاسی صورت گیرد، همواره تحت شائبه برخورد ابزاری سیاسی یا انتخاباتی از یک سو و شائبه "توطئه" سیاسی از سوی بخشی از قدرت قرار می‌گیرد. نشریات مستقل، نهادهای مدنی، نهادها و محیط‌های علمی، دانشجویی و دانشگاهی که بی‌طرفی بیشتری دارند، محیط‌های مساعدتری برای ارتباط و گفت‌وگو هستند.

اما این گفت‌وگوهای رودررو، در هر نهاد و محیطی که رخ دهد، باید با پیش‌فرض پذیرش تکثر و عزم وجودی و درونی برای گفت‌وگویی سالم و تعاملی اثرگذار و متقابل صورت گیرد و درون‌مایه و شیوه‌های برخورد آن "هناکانه" و "ابزاری" نباشد. شرکت در گفت‌وگوهای رودررو برای افساگری و هتاک و متهم کردن دیگری به مثلاً خیانت به حقوق بخش دیگر و در واقع سبک کردن خود در

حمله به دیگری و نه برای رسیدن به مقصود و مقصدی مشترک و اعتلای متقابل، یا برعکس برخورد مملو از تعارف و عدم شفافیت و نگاه ابزاری به دیگری برای کشاندن طرف مقابل به داخل پروژه خود (یا بخشی از پروژه خود) نمی‌تواند امری مفید و مثبت برای هیچ‌کدام از طرفین باشد (نگارنده از هر دو نوع گفت‌وگوهای یاد شده، نمونه‌هایی در ذهن دارد).

هر نوع گفت‌وگو و ارتباط، جدا از عزم درونی، نیازمند صداقت و شفافیت مترتب بر آن عزم است. طرفین هر گفت‌وگو و ارتباطی باید "تلقی" و "توقع" خود را به طور شفاف و البته محترمانه و صادقانه از طرف یا طرف‌های دیگر بیان کنند. "تلقی" هر کدام از دیگری می‌تواند حاوی نکات مثبت و منفی و ترجیحی و انتقادی باشد. بدون در میان گذاشتن تدریجی این "تلقی"ها، سوءتفاهمات و پیش‌داوری‌ها، حرف‌نهایی را خواهند زد. "توقع" از دیگری هم باید صادقانه و شفاف، نه پنهان و پوشیده و ابزارگرایانه، ابراز شود. تنها با صداقت در عزم درونی برای ارتباط و گفت‌وگو و احساس نیاز مبرم فردی، جمعی و ملی به آن و نیز شفافیت در ارائه تلقی‌ها و توقع‌هاست که هر گفت‌وگو و ارتباطی می‌تواند فاز صفر خود را سپری کند و وارد مدارج و مراحل بالاتر شود.

در پایان باید به این نکته نیز توجه داشت که هدف از تأکید بر این مجموعه گفت‌وگوها و ارتباطات، به هیچ وجه نباید امری نزدیک‌بینانه و احساسی سیاسی (که البته در این حالت بسیار زودگذر و ناپایدار خواهد بود و تجربه برخی گفت‌وگوها موید آن است) باشد. به جد می‌توان تأکید کرد مسائل و

معضلات جامعه ایرانی بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از مساله دولت و قدرت است، هر چند در یک اقتصاد نفتی، دولت هم اولین و مهم‌ترین مانع توسعه است و هم خود اساساً لکوموتیو قطار توسعه به شمار می‌رود. هر نوع ارتباط و گفت‌وگو، از میان انواع ارتباطات و گفت‌وگوهای یاد شده، باید با افقی بسیار وسیع‌تر از مساله دولت و قدرت به معضلات کهن و زخم‌های دیرینه جامعه ایران بنگرد. گرچه هر کدام این ارتباطات و گفت‌وگوها، نفع بیشتری برای قشر و طیف خاصی خواهد داشت، اما در مجموع و در یک نگاه کلان و درازمدت، به سود منافع ملی و حفظ و افزایش انسجام ملی است.

در آینده بخش‌هایی از قدرت و دولت هم که دغدغه‌های کارشناسانه ملی و یا ایده‌ها و ارزش‌های دموکراتیک و عدالت‌طلبانه و رفع تبعیض و ستم از اقشار، اقوام، صنوف، زنان و... را دارند، می‌توانند خود بخشی از این ارتباطات و گفت‌وگوها را تشکیل دهند.

جامعه شهرنشین‌تر شده ایرانی، فضای فکری-اجتماعی رشد یافته مردم، رشد طبقه متوسط، بسط و گسترش رسانه‌های ارتباطی، حضور روز افزون دختران و زنان در حوزه‌های گوناگون و... همگی در اعماق ذهن و روان ناخودآگاه فردی و جمعی ما بذره‌های وقوف و آگاهی بر متکثر شدن جامعه ایرانی و لزوم گفت‌وگو بین بخش‌ها و لایه‌های مختلف این جامعه متکثر را افشاندند است. اگر چشمان‌مان را باز کنیم، خواهیم دید این گفت‌وگو در نقاط و مناطق و لایه‌های مختلف، به طور طبیعی در حال انجام است؛ اما وظیفه روشنفکران و فعالان سیاسی-اجتماعی آن است که روندهای طبیعی را مهندسی شده‌تر و شتابنده کنند. اگر چنین شود، برای همه ایرانیان با هر عقیده، زبان، صنف و طبقه، قومیت و جنسیت، ایرانی آزاد، آباد، مستقل و سربلند به ارمغان خواهد آمد.